

اجتهاد و فتوا

اهمیت، شرایط، تطبیق عملی در دنیای معاصر
و اثرات دیدگاه مقاصدی در کنترل و تجدید آنها
(براساس منابع اهل سنت)

نویسنده:

پروفسور علی محی الدین قره‌داغی

دبیرکل «الاتحاد العالمی لعلماء المسلمین»
معاون رئیس مجلس فتوا و تحقیقات اروپا
رئیس و مؤسس دانشگاه «التنمية البشرية» قطر

مترجم:

محمد ملازاده

پدیده اجتهاد میان رستن و بسته ماندن، یا تحریف نص و حرفگرایی
میان باطن گرایان جدید و نو ظاهرگرایان حرفگرا.

تاریخ‌مندی نصوص دینی

پدیده اجتهاد میان رستن و بسته ماندن، یا تحریف نص و حرفگرایی میان باطن گرایان جدید و نو ظاهرگرایان حرفگرا.

آنچه که دانشمندان اصول فقه و مقاصد الشریعة در رابطه با ضوابط اجتهاد و فهم نصوص، و قواعد تأویل آنها بر زبان آورده‌اند - و ما بیشتر آنها را ذکر کردیم - دو امر مهم و اساسی از آن در نظر داشته‌اند که عبارتند از:

۱- نگرهبانی از شریعت و ثوابت آن، و قطع ریشه تحریف الفاظ و معانی نصوص، که از کانال تأویلهای بعید صورت می‌گیرد، که نصوص نه بصراحت و دلالت، نه بحقیقت و مجاز، و نه از راه مقصد و جوهر آنها را بر نمی‌تابند.

۲- تکامل یافتن، و از راه تجدید و اجتهاد استفاده از معانی جدید و مقبول برای نصوص با عصر هم آواز شدن، و همگام با زمان گام نهادن، زیرا در روشنایی اکتشافات علمی جدید معانی جدیدی برای نصوص کشف می‌شود. فراتر از این، مجتهدان معجزات غیر مکشوف آیات قرآن کریم و سنت صحیح و مطهر نبوی، و معانی جدیدی در مسایل اقتصادی و قضایای پزشکی و غیره کشف می‌نمایند، یا از راه قیاس و مصالح مرسله و مقاصد شریعت و غیره به معانی جدیدی دسترسی پیدا می‌کنند.

از سوی دیگر، امری که از نگاه فطرت و شرع و عقل مورد اتفاق است، این که بر [پیروان] هر دین و نظامی واجب است در برابر قواعد و مناهج [دین] خویش خاضع و تسلیم باشند، و تسلیم قوعد و برنامه‌های دیگر نشوند.

هر چیزی معیار و میزان ویژه خود را دارد و [همواره] در اینجا است که تحریف و خلط رخ می‌دهد.

از این خاستگاه می‌گوییم نصوص اسلامی (قرآن کریم و سنت صحیح) خاضع میزان ویژه خود هستند، و بر دو پایه متوازن زیر استوارند:

۱- نصوص دینی در بر گیرنده عقاید اخلاقیات، رفتار و فعالیتها هستند، و فرود آمده‌اند تا بر واقع حاکم بوده آن را به سوی بهتر شدن تغییر دهند، در نتیجه تسلیم و ذلیل نمودن شریعت در مقابل واقع، و حاکم کردن واقع بر شریعت به هیچ وجه درست نیست زیرا اگر چنین کنیم شریعت را از جوهر و مقصدش خارج کرده و از کانال تبدیل حاکم به محکوم، حقیقت آن را وارونه گردانیده‌ایم.

لذا واجب است فهم و استنباط با مبادی و اخلاقیات دینی منسجم باشد، به همین خاطر

تفسیر نمودن «وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ» حجر/۹۹. به مرتبه عالی از سوی برخی از صوفیان غالی درست نیست، به دلیل اینکه فرستاده‌ی خدا ﷺ با اینکه در رفیع‌ترین قلّه‌های بندگی قرار داشت. تا دم مرگ از همه انسانها بر عبادت حریص‌تر بود، با توجه به این، لفظ "یقین" در این آیه مرگ است که آمدنش حق است.

۲- این نصوص به زبان عربی آشکار فرود آمده‌اند، لذا برای فهم درست آنها باید تابع قواعد و مبادی زبان عربی، و عرف اعراب در زمان نزول آنها بود.

بنا بر این حقایق لغوی و دلالات مقبول در آنها اصل و اساس است و هرگونه تأویل در آنها باید در چهارچوب قواعد لغوی - بدون استفاده از هر گونه رمز و اشاره بعید- شکل بگیرد، لذا تنها تأویلی برای آنها مقبول است که قواعد زبان عربی اجازه آن را بدهد، در غیر این صورت این نصوص از قواعد و غایت خویش خارج می‌شوند و در وادی سرگردانی گمراه، و بلا فایده از آب در می‌آیند، وانگهی بی‌نظمی در فهم و اضطراب در استنباط سر بر می‌آورد، مثلاً لفظ "البقرة" در قرآن نام حیوان معروفی است، لذا درست نیست به أم المؤمنین سیده عایشه تفسیر شود چنانکه برخی از غالیان این کار را کرده‌اند، یا آن را به نفس تأویل نمود چنانکه برخی از صوفیان تندرو بدان روی آورده‌اند.

این نوع از تأویلهای از دایره تأویل خارج گشته وارد خانه تحریف می‌شوند، لذا ابن کثیر را می‌بینیم که تحریف اهل کتاب برای تورات وانجیل را در "البدایة والنهاية" تأویل تحریفی نام نهاده است، خداوند می‌فرماید:

مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا. النساء/۴۶.

برخی از یهودیان سخنان را از جاهای خود منحرف می‌گردانند (و کلام را از معانی اصلی به دور می‌دارند و وارونه و چند گونه و چند پهلو صحبت می‌کنند) و می‌گویند: شنیدیم (سخن تو را و به کار نگرفتیم!) و فرمان نبردیم (و جز عصیان نیفزودیم).

ابن کثیر می‌گوید این تحریف آنان: تغییر حکم خداوند از رجم به تازیانه و تحمیم (سیاه کردن روی آنان به زغال) بود، خداوند می‌فرماید: «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ» یعنی حکم کلمه را تحریف می‌کنند، از سیاق آیه پر واضح است که مقصود تحریف معنی است نه لفظ چون در پاسخ به آن گفتند «سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا» شنیدیم و نافرمانی کردیم.

خداوند متعال بذات خویش کلمات و حروف قرآن را از دستبرد و تحریف حفظ کرده است، این است که تلاش دشمنان و نادانان مسلمان [به جای تحریف ذات آن] متوجه تحریف معانی آن گردیده است، و برای این منظور فرقه‌های گمراه باطنی سر بر افراشته‌اند که در گذشته و قرون دور بنامهای "روافض" و "غلاة صوفیه" و "نواصب" و غیره عرض اندام کرده‌اند. لیکن در عصر حاضر و وضعیت بسیار تغییر کرده و کسان بسیاری از خاورشناسان و سکولارها [بعنوان پژوهشگر اسلامی] در باره اسلام می‌نویسند امثال: نصر حامد ابوزید در کتاب "مفهوم النص" و "النص والسلطة والحقیقة" و "الفکرالدینی بین ارادة المعرفة و ارادة الهمینة"، و دکتر حسن حنفی در کتابهایش تحت عنوان، "من النقل الى العقل" (جلد اول: علوم القرآن. جلد دوم: علوم الحدیث، جلد سوم: علوم السیرة، جلد چهارم: علوم التفسیر، جلد پنجم: علوم الفقه از عبادات تا معاملات)، و عبدالمجید الشرفی در دو کتابش بنام "الفکرالإسلامی" و "نقد العقل الدینی"، و دکتر محمد آرگون در تعدادی از کتابهایش به خصوص در "النقد و الإجتهد" و "قضایا فی نقد العقل الدینی" و "الفکر الإسلامی قراءة نقدیة و تأریخیة" و "الفکر الغربی الإسلامی" و "الفکر الأصولی" و "استحالة التأصیل" و غیر این‌ها.^۲

وقتی تأویلات اینها برای نصوص را می‌خوانیم در می‌یابیم که تأویلاتشان از نظر نتیجه و هدف با تأویلات باطنی‌ها که در اوایل قرن سوم هجری سر بر افراشتند کاملاً منسجم است، چنانکه این مطلب در پی می‌آید.

در فرازهای آتی خواهیم دید که تأویلات اینان از هر دو اصل پیشین عبور کرده است، زیرا هیچ قیمت و ارزشی برای حاکمیت شریعت و تطبیق نصوص آن بر واقع قائل نیستند بلکه بر عکس واقع را بر نصوص حاکم قرار می‌دهند، آنان به گمان خویش مدعی تجدید و نوآوری در اسلام هستند، و تنها از این جهت از خاورشناسان امتیاز پیدا می‌کنند که تفسیر و انتقادات ایشان از اسلام در خارج از دایره آن شکل و صورت می‌گیرد، اما اینها مدعی درون دینی بودن تفسیرهای جدید خود و انتقاد از تفسیرهای پیشینیان هستند، با وجود این، رابطه شدید و تنگاتنگی با آنان دارند و با آنان همکاری می‌کنند، و بیشترشان تربیت یافته دست آنان هستند،

۱- بهگمان من نام کتاب "الفکر العربی الإسلامی" است، اما به اشتباه بجای عربی نوشته شده است. مترجم

۲- نگا: دکتر عبدالمجید النجار "القراءة الجديدة للنص الدینی" عرض و نقد، تقدیمی به، المجلس الأروبی للإفتاء

و ابحاث و تحقیقاتشان از سوی محافل و دوائر فرهنگی و دینی خاورشناسان چاپ و پخش می‌شود!؟

مثلاً دکتر محمد آرگون ارتباط خود با خاورشناسان فرانسوی بطور ویژه، و همه خاورشناسان اروپای بطور عام پنهان و مخفی نمی‌دارد، همچنانکه دکتر عبدالمجید الشرفی ارتباط ویژه‌ای با دوائر دینی ایتالیا و گونه‌های مختلف خاورشناسی آنجا و غیره دارد، تا آنجا که کتاب خود بنام "الإسلام بین الرسالة و التاريخ" را هنگام اقامت و تفرّغ در مرکز تحقیقات متقدمین برلن بنگارش در آورد و هزینه چاپ و نشرش از سوی آن مؤسسه پرداخت گردید، همچنانکه دکتر محمدالشرفی نیز، کتاب خود بنام "الإسلام و الحرّیة الإلتباس التاريخی" را با همکاری بخش فرهنگی سفارت فرانسه در مغرب به چاپ رساند، و دکتر نصر حامد ابوزید نیز پناگاه امنی در دایره‌ها و بخشهای خاورشناسی هولندی برای خود یافت.^۱

بیشتر آنها از شایستگی و کفایت عالی برخوردار هستند و بر تطبیق برنامه و روشهای علوم غربی مهارت تمام دارند زیرا در دانشگاههای غربی درس خوانده و متأثر از آنها هستند، اما هیچ تخصصی- جز خوانش ویژه خود- در علوم شرعی بویژه فقه و اصول فقه ندارند.

اینان یا به دلیل عدم آشنایی با علوم لغت و اصول و قواعد و ضوابط، یا تحت تأثیر روش و برنامه‌های خاورشناسان، یا به هر دو دلیل، با ضوابط اصولی و لغوی نصوص دشمنی می‌ورزند و تلاش می‌نمایند روشها و رویکرد ویژه "تاریخمندی" نصوص را بر کتاب و سنت حاکم گردانند.

به همین دلیل است که تاویلاتشان تاویل باطنی، یا تحریفی، یا سکولاری نام نهاده شده، و در حقیقت همه تلاششان در راستای تحریف نص شرعی از معنای اصلی انجام می‌گیرد. در نقطه مقابل اینها مجموعه دیگری را می‌یابیم که در زمینه نصوص کاملاً حرفگرا هستند و زیر پوشش سلفی گری کمترین توجهی به معانی و دلالت حقیقی و مجازی نصوص نمی‌کنند و توجهی به مقاصد، حکمت‌ها و غایات آنها معطوف نمی‌دارند^۲ هرچند

۱- پیشین.

۲- مقصود ما نقد تمامی کسان سلفی مشرب امروزین نیست، بلکه نقد ما تنها متوجه کسانی ست که زیر چتر و لوای سلفیت حرف گرای درنصوص را روش خود قرار داده، یا بنا به تعبیر شیخ یوسف القرضاوی در بسیاری از کتابهایش، ظاهر گرایان جدید نامیده می‌شوند.

روش سلف صالح وسطی معتدل، متکی بر مبنا و معنا و مقصد برتر است. به خاطر تلاشهای آنان در راستای تنگ کردن دایره معانی نصوص، و متهم کردن مخالفان خود به مبتدع و گمراه، آنها را حرف گرایان بسته و دگم اندیش، نام نهاده ایم. دکتر عبدالمجید نجار می گوید: "ظاهرگرایی" و "باطن گرایی" دو گرایش فکری تاریخی منقرض گشته نیستند تا بگوییم دوران نشان سپری شده و تاریخ مصرفشان گذشته است، بلکه در تمامی عصر و دورانها در لباسهای متنوع جدید تجدید یافته اند.^۱ در صفحات آتی در نهایت اختصار از این دو تلاش، یا رویکرد سخن به میان می آوریم. رویکرد اول تأویل باطنی جدید، یا تأویل منحرف: علاوه بر نام فوق می توانیم آن را تأویل سکولاری منحرف نیز نام نهیم، چون امروزه سکولارها به آن بر می خیزند و پشت سر آن قراردادارند. روش مورد پیروی آنان در این تأویل متکی بر اصول زیر است:

۱- تاریخمندبودن نصّ دینی

تمامی آنان متفق القولند که "گفتمان الهی گفتمانی تاریخمند است".^۲

مقصود به این مصطلح که در کتابهای آنان رواج یافته این است که: تنها کسانی مخاطبان نصوص دینی موجود در قرآن و سنت، و متضمن احکام شرعی - تکلیفی یا وضعی - (مانند ایجاب و تحریم، صحت و بطلان، و غیره) هستند، که در زمان فرود آمدن وحی وجود داشته و مخاطب آن واقع شده اند. در نتیجه هرکس که پس از آنان می آید حق فهم و تنزیل جدید نصّ، و حمل آن بر معنای دلخواه خود را دارد و می تواند آن را حمل بر غیر از معنای ظاهری فهم شده کند.

مثلاً در میراث، آیه «وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً فَلِلَّذَكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ» النساء/۱۷۶. ویژه آن مقطع تاریخی بوده، چون مناسب [فرهنگ مردم] آن زمان بوده است؛ لیکن پس از آنان، اهل هر دوره و زمانی تفسیر ویژه خود را از آن دارند که متناسب با عصر آنان است،

۱- نگا: دکتر عبدالمجید نجار "فصول فی الفکر الإسلامی بالمغرب" چاپ، دارالغرب الإسلامی (۱۹۹۲ م) (ص ۱۴۴

و ۱۴۵).

۲- نگا: نصر حامد ابوزید، "النص، السلطة، الحقيقة" (ص ۳۳).

مانند مناسب بودن مساوات میان فرزندان دختر و پسر در ارث برای امروز.^۱

عبدالمجید شرفی در باره فرد باورمندی که در شرایط و اوضاع جدید زندگی می‌کند می‌گوید: "اگر فرد باورمند امروزی معتقد باشد تفصیل واجبات عبادات و معاملات - که خیلی کم هستند- امروز هیچ کاربردی ندارند، و تنها اثری باقی مانده از مقتضیات جامعه دوران رسول الله ﷺ، و سر زمین ساده حجاز و شرایط زیست آن دوران و نشأت گرفته از روابط میان افراد آن سر زمین هستند، در نتیجه هیچ ربطی به جامعه مدرن امروزی در شرق و غرب عالم ندارند، در واقع سخن بدی بر زبان نیاورده، و این باورش هیچ زیانی به [ایمان و عقاید] او نمی‌رساند."^۲

در این صورت، هرگاه محیط جغرافیایی و شرایط تغییر پیدا کرد تکالیف شرعی خود بخود منحل خواهند گردید.

محمد شرفی نیز می‌گوید: "حدود موجود در قرآن و سنت، و تطبیق آنها به این کیفیت، ویژه آن دوران بوده است چون راهکاری بود که کمترین مقدار شرّ و زیان بر آن مترتب می‌گردید، زیرا علیرغم وحشیگری که در آنها وجود دارد، می‌توانستند جامعه آن زمان را از آنچه که بدتر و خشونت آمیزتر و فجیع‌تر است نجات دهند، سپس سبب دیگری را - به نظر خودش - ذکر می‌کند که "عدم وجود زندان در آن دوران در سر زمین عربستان بوده است."^۳

بر همین مبنا، دکتر عبدالمجید شرفی به صراحت می‌گوید: "لازم نیست تنفیذ و اجرای مجازات معینی - چنان که در قصاص و دزدی و غیر این دو مرسوم است - از باب خضوع و تسلیم در مقابل اوامر الهی، غیر مرتبط به زمان و مکان به شمار آید، بلکه [این مجازات] نشأت گرفته از مقتضیات و ضرورتها و نیازهای جامعه و اخلاق است، این امور هم متغیر و غیر ثابت هستند و تحت تأثیر عوامل گوناگون و متعدد فرهنگی و اقتصادی و سیاسی قرار می‌گیرند."^۴

۱- به کتابهای این اقوام که ذکرشان رفت، و نقدهای آنان، استاذ، دکتر، عبدالمجید النجار "القراءة الجديدة للنص الديني" (ص ۱۸ و ۱۹) مراجعه شود.

۲- نگا: عبدالمجید الشرفی، "الإسلام بين الرسالة و التاريخ" (ص ۹۱).

۳- نگا: محمد الشرفی، "الإسلام و الحرّية للإلتباس التاريخي" (ص ۸۹).

۴- نگا: عبدالمجید الشرفی، پیشین، (ص ۸۵).

بنابراین، زمان و ظروف و امثال آنها در زمینه تفسیر و تطبیق - بر نصّ حاکم‌اند، حتی در میدان عبادات نیز مسأله چنین است یعنی آنها نیز در برابر شرایط اجتماعی تسلیم و خاضع هستند.^۱

تا آنجا که یکی از آنان گفته است: "مبادی اعتقادی و اخلاقی که در مکه بر پیامبر ﷺ فرود آمده‌اند رسالت اصلی نامیده می‌شوند، اما آنچه در مدینه فرود آمده است رسالت فرعی و دوّمی بوده و ویژه زمان خود هستند، در نتیجه [انسان] قرن بیستم فقط ملزم و مکلف به [باور به] رسالت اصلی ست."^۲

ریشه یابی این تفسیر

این تفسیر که سکولارها آن را تاریخمندی نصّ می‌نامند یک تفسیر باطنی این تفسیر که سکولارها آن را تاریخمند بودن نصّ اش می‌نامند یک تفسیر باطنگرایانه است و آنان در این امر هیچ ابداع و نوآوری نکرده‌اند، بل فرقه‌های باطنی دین‌گریز در این زمینه بر اینها پیشی جسته [و صدها سال قبل این مطالب را بر زبان آورده‌اند]، جهت روشن شدن مطلب سخن یکی از اینها را مثال می‌زنم و آن را با سخن باطنی‌های پیشین مقایسه می‌کنم، وی می‌گوید: "هدف از نماز و سایر عبادات تنها تحقق بخشیدن به اهداف آن [یعنی] ارتقای بُعد روحی و معنوی ست که اگر آن را تحقق بخشیدیم نیازی به تنفیذ امر نصّ و ادای عبادات نداریم، فراتر از این، امر به آن در حق آن فرد لغو و بیهوده خواهد گردید."^۳

و این عین سخن باطنی‌های دین‌گریز است که در رابطه با حکم نماز و غیر آن بر زبان آورده‌اند.^۴

حاصل و خلاصه سخن: استنباط احکام شرعی در نظر اینان - از جمله عبادات و حدود - بر اساس تسلیم در برابر تمسک به حرفگرایی متجلی در نوعی از "عبارة النصّ" (آنچه که نصّ در

۱- نگا: پیشین (ص ۶۲ و ۶۳).

۲- این ادعا سخن محمود محمد طه در کتابش بنام "الرسالة الثانية من الإسلام" است، (ص ۱۰). و این کفر آشکار است، به همین خاطر حکم ارتداد علیه وی صادر گردید.

۳- محمود محمد طه، رسالة الصلاة.

۴- نگا: "الفرق بين الفرق" بغدادی (ص ۳۸۲) که تفصیل آن خواهد آمد.

عبارت خود بر آن دلالت می‌ورزد) شکل نمی‌گیرد و تکمیل نمی‌شود، بلکه باید در روح و هسته آن نگریت و تحقیق کرد و مقاصد نهفته در آن را مد نظر قرار داد، پیامبر ﷺ به شکل معینی نماز می‌خواند مسلمانان نیز به او اقتدا می‌کردند، اما این بدین معنی نیست که مسلمانان امروز نیز ملزم و مکلف باشند در همه شرایط و ظروف، زمان و مکان، این چنین نماز بخوانند و به این صورت و شکلها ملتزم باشند، با تکیه بر این فرض که، این یک فعل واحد است و در طول مقطع دعوت هیچ تغییری در آن رخ نداده است.^۱

این آقایان در دعوت به نظریه "تاریخمندی نصوص دینی" بر ثوابت و اصول زیر تکیه زده‌اند: اینها فلسفه فیلسوف اطریشی ویژه لغت و زبان عربی را پایه نظریات خود قرار داده‌اند، این فلسفه بر این اصل استوار است که: "مدلول لغت همان است که در ذهن گیرنده طبق ساختار فرهنگی او استقرار می‌یابد، نه بر حسب معنای که لغت آن را حمل می‌کند و برای هر کلمه‌ای در خارج از ذهن وی وضع شده است" و از آنجا که آگاهی فرهنگی بر حسب اختلاف زمان و نسلها و اشخاص دائماً در تغییر است مدلول لغوی یک نص واحد نیز بر حسب این متغیرات همواره تغییر می‌یابد.^۲

دکتر عبدالمجید النجار می‌گوید: "چنانچه این فلسفه بر نص شرعی تطبیق شود باعث به هدر رفتن بسیاری از احکام اساسی و فرعی دینی می‌گردد، چون به مقتضای اساس فلسفه لغوی امکان این تأویل وجود دارد، که اهل هر زمانی آنها را طبق آگاهی از فرهنگ خود [و اقتضای شرایط فرهنگی] - که طرفدار آن هستند - فهم و درک کنند."^۳

اگر این فلسفه در میدان واقع تطبیق گردد معنای ثابت حقیقی و مجازی - برای کلمات و جمله‌ها باقی نخواهد ماند و اثری از آنچه که خداوند متعال برای قرآن اراده کرده - که به زبان عربی آشکار است - باقی نخواهد ماند، خداوند در وصف کتابش می‌فرماید:

وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ. النحل/۱۰۳.

و این (قرآن) به زبان عربی گویا و روشنی‌ست.

۱- نگا: عبدالمجید شرفی، "الإسلام بين الرسالة و التاريخ" (ص/ ۶۱ و ۶۲).

۲- نصر حامد ابوزید در کتاب "النص، السلطة، الحقيقة" (ص/ ۳۳، و ص/ ۸۰ و پس از آن) به شرح و بیان این

فلسفه پرداخته است.

۳ نگا: أ، د، عبدالمجید النجار، "القرائة الجديدة" (ص/ ۲۳).

و می‌فرماید:

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحَدِّثُ لَهُمْ
ذِكْرًا. طه/۱۱۳.

همچنین قرآن را به زبان عربی فرو فرستادیم و در آن بیم دادن و ترساندن را (به شیوه‌های
گوناگون) بازگو کردیم، تا این که (مردمان از کفر و معاصی) بپرهیزند، یا باعث یاد آوری و بیداری (و
مایهٔ پند و عبرت) ایشان شود.

اما تحقق [معانی] لغوی زبان قرآن و بیان وعد و وعید آن، و امکان تحقق تقوی [به وسیلهٔ
آیات آن] در روشنایی این فلسفه هرگز امکان پذیر نیست، زیرا هرکس آن را طبق آگاهی
و خواست و فرهنگ خویش دریافت و فهم خواهد کرد.

خداوند در آیهٔ دیگری می‌فرماید:

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ. یوسف/۴.

ما آن را (به صورت) کتاب خواندنی (و به زبان) عربی فرو فرستادیم تا این که شما (آن را) بفهمید (و
آنچه را در آن است به دیگران برسانید).
یعنی برای فهم و تعقل فرود آمده است.

و می‌فرماید:

وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ * نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ
الْمُنذِرِينَ * بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ * . الشعراء/۱۹۲ تا ۱۹۵.

این (قرآن) فرو فرستادهٔ پروردگار جهانیان است (و همهٔ سرگذشتهای مذکور در آن راست، و احکام
آن تا روز قیامت پا بر جا و واجب الاجرا است). جبرئیل آن را بر قلب تو فرو آورده است.، تا از زمرهٔ بیم
دهندگان باشی. با زبان عربی روشن و آشکاری است.

۲- لغت وقانون ریاضی نیوتن

منقاد نمودن لغت در مقابل قانون ریاضی نیوتن که به حدود و پایان‌ها تعلق دارد، از آن رو که
حدّ اقصی و حدّ ادنی را بدون این که از آنها تجاوز کند تعیین می‌کند.

برخی از این نو باطنیان در شرح این نظریه می‌گویند: برخی از احکام شرعی حدّ ادنای
دارند که تنازل از آن امکان پذیر نیست، مانند مرتکب زنا شدنِ مردی که زن دارد که اصلاً
جایز نیست، اما این مطلب حدّ اعلای نیز دارد که می‌توان از آن تنازل کرد مانند زنای غیر
زوجین (مرد و زنی که شریک زندگی ندارند).

و مانند حدّ اقلّ میراث زن [مراد از آن میراث دختر است] که یک سوّم است، و امکان

دارد در حدّ اعلیٰ به نصف ارتقا پیدا کند، و غیره.^۱

از خوانش اولیه و کمترین دقت پیداست که تسلیم و خاضع نمودن نصوص در برابر این قانون از نظر لغوی و علمی امری مقبول و پسندیده نیست، زیرا قانون نیوتن ویژه قضایای مادی ست، از دیگر سو، ربط دادن معانی کلمات ویژه مربوط به احکام شرعی به حدّ اقصیٰ وحدّ ادنیٰ، مقصود به آن عدم تحدید معنای کلمه به طور مضبوط و مشخص است، تا بدینوسیله زمینه بازی با احکام شرعی طبق هوای نفسانی - به بهانه حدّ اقصیٰ و حدّ ادنیٰ طبق شرایط و ظروف - فراهم گردد.

۳- تأویل مقاصدی یا روح قرآن: باطن گرایان جدید در راستای یافتن مدخلی جهت قانع کردن مسلمانان نسبت به نظریاتشان، مصطلحی را که هدفش ربط دادن احکام شرعی به مقاصد آن نیست، در پرتو احتفاظ به مدلولات لفظی آن بکار برده‌اند، چنانکه این امر نزد علمای مقاصدی و اصولی مقرر و مرسوم است، و هدفشان از این کار بکار گرفتن مقاصد در مقام وسایل است، تا اعتبار و قیمتی برای احکام در ذات آنها باقی نماند، طوری که اگر مقاصد [مورد نظر] آنان تحقق یافت مقصود [شریعت] نیز بطور حتمی تحقق یافته تلقی شود.

مثلاً [می‌گویند] فلسفه تشریح حدود شرعی بازداشتن افراد از ارتکاب جرم و معاصی ست، و این بازداشتن به هر وسیله که این هدف را تحقق بخشد به وجود آید فرق نمی‌کند، خواه از راه زندانی یا مجازات مالی یا...

فلسفه تشریح عبادات روحی نیز تحقق بخشیدن به رفتار نیکو و اخلاق بلند است، اگر این مقصد از هر کانال دیگری غیر از عبادات تحقق یافت مقصد شریعت تحقق یافته و نیازی به انجام عبادات وجود ندارد و هکذا در سایر امور.

یکی از پیروان این اندیشه در این زمینه می‌گوید: "تأویل مقاصدی از نگاه دینی مناسب‌ترین نوع تأویل نصوص است، و مبحث تحلیل کلمات نباید به طول بیانجامد بلکه باید به دنبال تحقیق روی معانی فوران کرده از روح قرآن باشیم، و هر مسأله‌ای را به حسب قرار دادن آن در ضمن مقاصد فراگیر الهی مورد بحث قرار دهیم، مقتضای این تحقیق و

۱- محمد شحرور "الکتاب و القرآن" (ص/ ۴۵۳ و ۴۵۴ و ۴۵۹ و ۴۹۳) مراجعه شود.

بررسی دمج و دخالت دادن عامل زمان است، ممکن است قاعده‌ای برای زمان معینی صلاحیت داشته باشد اما به مرور زمان و به دلیل تغییر اوضاع صلاحیت خود را از دست دهد در آن صورت باید بسوی غیر آن روی آوریم.^۱

دیگری در مورد حد دزدی می‌گوید: "تخلی و تجاوز از بریدن دست دزد و تبدیلس به مجازات دیگر هیچ اشکالی ندارد، مادام هدف مورد نظر از راه وسایل دیگری تحقق پذیر باشد."^۲

باطن‌گرایان جدید تمامی تلاش خود را مبذول می‌دارند تا قواعد و ضوابط لغوی و اصولی را نابود کنند و در پی آن نصوص و احکام مربوط به آن را نابود گردانند، یعنی یگانه خواسته آنان رها شدن از قید نصوص و احکام است مادام راهی برای نیل به این مطلب بیابند، تا جای که به قانون ریاضی نیوتن و غیره پناه برده‌اند به امید اینکه به فریادشان برسد و اهداف آنان را تحقق ببخشد، اما تمامی این تلاشها - بویژه نزد دانشمندان و متخصصان شریعت نافرجام و شکست خورده از آب در آمد، چون ضوابط و قواعد اصولی و لغوی از استحکام و قوت ساختار و بنیان محکم و استوار بر خوردار هستند، و زبان لغت بدون رعایت ضوابط آن - حتی در سطح دیالوگ و گفتگوی عادی هم - نمی‌تواند وسیله تفاهم [میان انسانها] باشد تاچه رسد به گفتگوهای رسمی، آیا معقول است دولت فرمان و منشوری یا قانون و لایحه‌ای صادر کند و انگهی این تأویل گران بنام تأویل مقاصدی یا اخضاع در برابر قانون ریاضی نیوتن یا غیر، آن را به میل و دلخواه خود تأویل کنند؟ آیا جرئت و جسارت همچون کاری را دارند؟ [البته که ندارند، و اگر به فرض داشته باشند، آیا از آنان پذیرفته می‌شود؟!].

دوم: تشکیک در نصوص قرآن و سنت در روشنایی آنچه می‌آید:

۱- تشکیک در نصّ قرآنی، از جهت کلام پیامبر بودن آن، نه کلام خداوند تبارک و تعالی بودنش، برخی از آنان گفته‌اند: "تحول منقول (یعنی قرآن) از صورت شفاهی به صفت مکتوب، بدون شک آن را در معرض تفاوت میان این دو صورت، از راه کاهش و افزایش، یا تغییر، (به مقدار کم یا زیاد) قرار می‌دهد."^۳

۱- نگا: محمد الشرفی، "الإسلام و الحرية للإلتباس التاريخی"، (ص/ ۱۳۸).

۲- نگا: عبدالمجید الشرفی، "الإسلام بین الرسالة و التاريخ"، (ص/ ۷۰).

۳- نگا: پیشین (ص/ ۴۲). و د، محمد، ارگون، "الفکر الإسلامی" (ص/ ۸۵).

دکتر عبدالمجید شرفی می گوید: "رسالت محمد ﷺ کمی پس از وفات وی تدوین گردید".^۱ سپس به وجود شکلی مغایر با شکل تدوین شده اشاره می کند که "مصحف" است، و به نظر وی با کتاب فرود آمده متفاوت است.^۲

دکتر محمد ارگون بر این باور است که اقتدار سیاسی نقش بزرگی در بکارگیری نفوذ خویش برای اقرار بخشیدن به شکل معینی بازی کرده است تا در نهایت آن شکل به مصحف تبدیل شد، و از سایر شکلها جلوگیری کرد و آنها را از بین برد.^۳

این اتهامات خطرناک که برخی از باطن گرایان جدید آنها را از خاورشناسان نقل کرده اند تماماً با آنچه که امت اسلامی در طول تاریخ خویش بر آن اجماع و اتفاق داشته است مخالف می باشد، زیرا امت اجماع دارد مصحف از ابتدا به صورت پراکنده مکتوب، و در سینه ها محفوظ بوده است، و در عصر ابوبکر رضی الله عنه در یک مصحف واحد گردآوری شد، و انگهی در عصر عثمان رضی الله عنه بار دیگر جمع و تدوین گردید، این مصحف همان کتابی است که بر سیدنا محمد ﷺ فرود آمده است، و قرآن کریم است. علاوه بر آنکه این سخن نو باطنگرایان با نصوص قطعی قرآن کریم در تعارض است، چون خداوند آن را حفظ کرده و حفظ می نماید.

خداوند می فرماید:

لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ. فصلت/۴۲.

هیچ گونه باطلی، از هیچ جهت و نظری، متوجه قرآن نمی گردد. (نه غلطی و تناقضی در الفاظ و مفاهیم آن است، و نه علوم راستین و اکتشافات درست پیشینیان و پسینیان مخالف با آن، و نه دست تحریف به دامان بلندش می رسد. چرا که) قرآن فرو فرستاده یزدان با حکمت و ستوده است (و افعالش از روی حکمت است، و شایسته حمد و ستایش بسیار است).

و می فرماید:

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ. الحجر/۹.

ما خود قرآن را فرستاده ایم و خود ما پاسدار آن می باشیم (و تا روز رستاخیز آن را از دستبرد دشمنان و از هرگونه تغییر و تبدیل زمان محفوظ و مصون می داریم).

۱- عبدالمجید الشرفی در کتابش "الإسلام بين الرسالة و التاريخ" (ص/۴۴).

۲- نگا: کتابش "البيانات" (ص/۱۲۰).

۳- محمد ارگون در کتابش "الفكر الأصولي" (ص/۲۸۴).

و می‌فرماید:

لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ* إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ* فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ* القیامة/ ۱۶ تا ۱۹.

(به هنگام وحی قرآن) شتابگرانه زبان به خواندن آن مجنبان (و آیات را عجولانه و آزمندانه تکرار مگردان). چرا که گرد آوردن قرآن (در سینه تو) و (توانائی بخشیدن به زبان تو، برای) خواندن آن، کار ما است. (پس از ناحیه حفظ قرآن در میان دل و جان خود، و روان خواندن و درست تلاوت کردن آن با زبان خویش، نگران مباش). پس هرگاه ما قرآن را (توسط جبرئیل بر تو) خواندیم، تو خواندن آن را (آرام و آهسته) پیگیری و پیروی کن. (وظیفه تو پیروی از تلاوت پیک وحی، و ابلاغ رسالت آسمانی ست و بس). گذشته از اینها، (در صورتی که بعد از نزول آیات قرآن مشکلی پیدا کردی) بیان و توضیح آن بر ما است.

چنانکه عقل سلیم و فطرت سالم، و همه انواع اعجاز قرآنی از آغاز تا به امروز؛ این گمان را رد می‌نمایند.

۲- تشکیک در سنت نبوی: نو باطنیان جدید تصریحات خویش پیرامون تشکیک در حجیت سنت نبوی، و توثیق اسناد آن‌ها به فرستاده‌ی خدا ﷺ را پنهان نمی‌کنند و آشکارا می‌گویند افزایش و کاهش در سنت صورت گرفته، و سیاستمداران اموی یا عباسی هرچه را خواسته‌اند بر آن افزوده یا از آن کاسته‌اند، و این ارقام برای عدد احادیث (۴۰۰۰۰) به خودی خود کافی ست تا باعث ایجاد تشکیک در صحت آنچه به پیامبر نسبت داده می‌شود گردد، همه این احادیث روایات آحاد هستند، زیرا بازار وضع و جعل حدیث آنچنان قوت گرفت و رشد پیدا کرد که تلاش ائمه حدیث امثال امام بخاری و مسلم و غیر آنان نیز از اصحاب مجامیع در قرن سوم هجری مفید و مؤثر واقع نشد.^۱

سپس یکی دیگر از آنان می‌گوید: "حتی اگر صحت نسبت احادیث به پیامبر ﷺ ثابت شود، حجیت آن‌ها به امر خود پیامبر ﷺ منتفی ست، زیرا امر کرده که جز قرآن چیزی از وی مکتوب نشود، و این فرمان مشروعیت حدیث را از اساس از میان بر می‌دارد، اراده پیامبر بر این بود که در زمان حیات و پس از وفات وی قرآن یگانه چراغ هدایت مسلمانان باشد."^۲

دکتر عبدالمجید نجار در نقد و نقض حکم این مقوله می‌گوید: "اگر برخی از اهل تأویل

۱- نگا: عبدالمجید الشرفی "الإسلام بین الرسالة و التاريخ" (ص ۱۵۹).

۲- نگا: پیشین، (ص ۱۷۶).

به حجیت تعدادی از احادیث اعتراف کنند، حجیت آنها در نزد آنان از راهنماییهای عمومی تجاوز نمی‌کند که تعالیم اخلاقی کونی قرآن کریم را شرح و بسط می‌دهند.^۱

نصر حامد ابوزید نیز می‌گوید: "هر قول و فعلی که سوای این است، باید در سیاق وجود اجتماعی شخصیت تاریخی قرار گیرد، یعنی آن اقوال برای مسلمانان عصور بعدی الزام آور نیستند."^۲

بدون شک آنچه ذکرش رفت با تمامی آیات و نصوص قرآنی دال بر حجیت سنت نبوی و اجماع امت بر آن - چنانکه تفصیلش رفت - در تعارض می‌باشد.

سوّم: احتمالی بودن دلالت نص دینی: باطن گرایان جدید افزون بر تشکیکی که در نص دینی - کتاب و سنت - براه انداخته‌اند، آنان بر این امر نیز قریب به اتفاق‌اند که، درجه دلالت نص در نزد دانشمندان اصول لغت هرچه باشد باز هم دروازه تأویلات غیر محدود احتمالی برای آن بر هر دو لنگه‌اش باز است، دکتر عبدالمجید شرفی می‌گوید: "به صرف نظر از احتمال تأویلهای غیر محدود در قرآن مانند تمامی نصوص مکتوب، حتی در آیاتی که به ظاهر صریح به نظر می‌رسند، تأویل‌ها وجود دارد."^۳

وجود این احتمالات برای دلالت نصول در نزد این نو باطنیان شامل نصوص مربوط به عقاید و عبادات و غیره نیز می‌شود.

دکتر محمد ارگون می‌گوید: "قرآن نصّی ست که دروازه [آیات] آن بر روی هر تأویلی باز است، و هیچ تأویل و تفسیری نمی‌تواند آن را ببندد یا مأموریت آن را به طور نهایی به پایان برساند."^۴

نصر حامد ابوزید در ردّ قاعده "لا إجتهد فی ثواب النص" می‌گوید: "گفتمان دینی این قاعده را اعلان می‌کند، در حالی که خود را از این مطلب به تجاهل می‌زند که، عقاید عبارت از تصورات و جهانبینی‌های هستند که در گرو سطح فهم انسانها هستند، و سطح معرفت در

۱- د. عبدالمجید النجار، مرجع پیشین (ص ۹/).

۲- د. نصر حامد ابوزید، "النص، السلطه، الحقیقه" (ص ۱۷/).

۳- نگا: "الإسلام بین الرسالة و التاريخ" (/ ۸۵ و ۱۵۶).

۴- نگا: "تاریخیه الفکر العربی الإسلامی" (ص ۱۴۳/).

هر عصری تکامل و تطور پیدا می‌کند.^۱

ارزیابی تأویل نو باطنیان در ترازوی شرع

اگر این نوع از تأویل شریعت را، بر پایه روش و ارزیابی سکولارهای که در باره اسلام به قلم فرسایی می‌پردازند و مدعی تجدید آن هستند، به میزان شرع و اصول آن بسنجیم یقیناً به این نتیجه می‌رسیم که تأویلی ست باطنی و منحرف، و هیچ سنخیت و ارتباطی با شریعت منزل خداوند ندارد، شریعتی که خداوند آن را بر محمد ﷺ فرستاده تا بر انسانها حکمران باشد. خداوند می‌فرماید:

إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ. نساء/۱۰۵.

ما کتاب (قرآن را که مشتمل بر حق و بیانگر هر آن چیزی که حق است) به حق بر تو نازل کرده‌ایم تا (مشعل راه هدایت باشد و بدان) میان مردمان طبق آنچه خدا به تو نشان داده است داوری کنی. و هیچ ارتباطی با اسلامی ندارد که خداوند بر اکمال آن گواهی داده، و با دینی که حکم به تمام شدن آن نموده است.

خداوند می‌فرماید:

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا. مائدة/۳.

امروز (احکام) دین شما را برایتان کامل کردم و (با عزت بخشیدن به شما و استوار داشتن گامهایتان) نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین خدا پسند برای شما برگزیدم.

آنهم به دلیل اسباب زیر:

سبب اول: تأویلاتی که این سکولارها دست به دامن آن شده‌اند، بر روش خاورشناسان افراطی استوار است، که هیچ احترامی برای قواعد و ضوابط اصولی لغوی و ویژه زبان عربی قائل نیستند، قواعد و ضوابطی که خداوند قرآن کریم را بر اساس آنها فرو فرستاده است، چنانکه تفصیلش گذشت، آنان کمترین احترام برای قواعد و مبادی حاکم بر نصوص در نزد لغت شناسان، و معانی حقیقی و مجازی ضابطه مند آنها قائل نیستند، کما اینکه هیچ اعتبار و ارزش و قیمتی برای قواعد شرعی وضع شده توسط علمای اصول، و برای اجماع امت

۱- نگا: "النص السلطنة، الحقيقة" (ص/۱۳۴).

در گذشته بر حکمی از احکام تشریحی، به منظور فهم شریعت، قائل نیستند، هر آنچه که از جهت نصّ و لغت، حکم و معنی با شریعت ارتباط دارد، در نزد آنان قابل مناقشه و احتمالی است [نه قطعی] در نتیجه شریعت بر اساس این منهج - اگر صحیح باشد منهج نامیده شود - شریعت هدایت انسانها نیست تا بتواند آنها را راهنمایی کند و آنچه را که خداوند اراده کرده بر آنان فرض و واجب، و حرام خدا را بر آنان حرام گرداند، بلکه شریعت شناوری است که قابلیت تعداد غیر محدودی از احتمالات را دارد، هرکس هرچه را بخواهد طبق میل و دلخواه خویش انتخاب می‌کند، چیز ثابتی در شریعت حتی در عقیده - چنانکه گذشت - وجود ندارد، کما این که زبان و لغت نیز، لغت بیان و ایصال و تعلیم و تعقل نیست، چون به حسب اقتضای زمان و مکان حامل معانی فراوانی است.

این روش، ویرانگر نصوص شرعی است، چنانکه نابود کننده زبان و لغت میراث و فرهنگ اسلامی از عصر خلافت تا به امروز نیز هست.

چیزی که غریب و متناقض به نظر می‌آید این که: این فیلسوفان حاضر نیستند این منهج را در تعامل با نصوص قوانین موضوعه صادر شده از سوی دولتهای خود و مرسومات اداری و احکام صادره از رؤسا و حکومتهای خود بکار گیرند؟!.

سبب دوم: از اعتبار انداختن شریعت اسلامی

این سکولارها که نام و اقوال برخی از آنها را آوردیم هیچ اعترافی به تأثیر و نقش میراث اسلامی نمی‌کنند که در علوم تفسیر و حدیث و اصول فقه و فقه و لغت و امثال اینها نهفته است، که با فهم نصوص و احکام و اجتهادات پیشین در ارتباط هستند، یکی از آنان می‌گوید: "[این علوم] برای آن عصر و دوران صلاحیت و شایستگی داشته‌اند بلکه احیاناً در آن زمان اعجاب برانگیز بوده‌اند اما لازم است امروزه از آنها عبور کرد، چون ظروف و شرایط بکلی تغییر کرده و اوضاع و احوال به شدت دگرگون شده است".^۱

فراتر از این، این قوم بر این باورند که فهم سلف و کسان پس از آنان خطا بوده، و دینی که سیدنا محمد ﷺ آورنده آن است از دینی که امت در طول قرون گذشته تسلیم آن بوده

۱- نگا: محمد الشرفی "الإسلام و الحرية للإلتباس التاريخی" (ص/ ۱۱۲).

متفاوت می‌باشد، و دین محمد ﷺ همان است که این سکولارهای دست پرورده خاورشناسان آن را در قرن بیستم کشف و شناسای کرده‌اند، و علمای مسلمان نسل اندر نسل تا به امروز این خطا در فهم را با خود حمل کرده‌اند، زیرا از شناخت و درک حقیقت اسلام غافل مانده‌اند حقیقتی که به گفته محمدشرفی "چهره آن در پس ابرهای تاریک تاریخ پوشیده مانده است" از همین رو نیروهای ابداعی آن را انکار کرده‌اند، یعنی مسلمانان نتوانسته‌اند آن را کشف کرده و در عمق خفایا و زوایا و اسرارش [پنهان‌اش] نفوذ کنند، و غالباً نتوانسته‌اند ذات وجود آن را نیز دریابند چون ظروف و طبیعت تناقل و دست به دست کردنشان تنها اجازه چیزی را می‌داده که بدان راه یافته و عملی کرده بودند.^۱

این سکولارها عموم علمای مسلمان بویژه فقها و اصولیان را، مورد تاخت و تاز خود قرار داده و می‌دهند و می‌گویند فقه آنان با "مبادی قرآنی در تضاد است".^۲ و مبادی و قواعدی که وضع کرده‌اند با دادگری و مساوات و حقوق انسان منافات دارد.^۳ یا از روی جهل به حقایق اسلام از سوی، و تسلیم و خضوع در برابر خواسته‌های نفسانی و هواهای انسانی بدان روی آورده، و به سبب جاه طلبی و ریاست و تکبر گرفتاردام آن شده‌اند.^۴

اینان به تخریب علما و فقهای امت اکتفا نکرده بلکه جسارت و بی ادبی را به یاران پیامبر ﷺ نیز رسانده‌اند و در توصیف آنان گفته‌اند، عمق نصوص شرعی را درک نکرده‌اند، انگار فهم آنها را به نو باطنیان قرن بیستم واگذار کرده‌اند!؟^۵

بنا بر این، نقشه اینها نابودی الگو بودن سلف صالح، و نابودی تمامی میراث فکری و علمی مسلمانان و نابودی لغت و قواعد حاکم بر آن، و علم اصول و قواعد و مبادی آن است، مگر آنچه که خود به منظور رسیدن به دین جدید از آن بهره برداری می‌کنند. دینی که هیچ ارتباطی با اسلام منزل از سوی خداوند و مبین از جانب رسول الله ﷺ و یاران و پیروان

۱- نگا: "الإسلام والحرية للإلتباس التاريخي" (ص/ ۸۷).

۲- نگا: پیشین، (ص/ ۶۴).

۳- نگا: پیشین (ص/ ۹۷).

۴- نگا: عبد المجید الشرفی "الإسلام بین الرسالة و التاريخ" (ص/ ۹۹ و ۱۵۰ و ۱۵۱). و کتاب "الإسلام و الحرية" (ص/ ۸۰ و ۸۱) آنجا که گفته فقها چهره خطای دین را بروز داده و بر جسته کرده و چهره حقیقی آن را رها کرده‌اند.

۵- نگا: منابع پیشین، و برای نقد و تعلیق بر آنها، دکتر عبد المجید النجار "القرائة الجديدة" (ص/ ۱۴).

شیر مرد و مخلص اش ندارد، که خداوند آن را بواسطه ایشان قوت و عزت بخشید
خداوند می فرماید:

هُوَ الَّذِي أَيْدِكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ . الأَنْفَالُ / ۶۲.

او خدایی ست که تو را با یاری خود و توسط مؤمنان (مهاجر و انصار) تقویت و پشتیبانی کرد.

سبب سوّم: عدم اعتراف به حاکمیت و مرجعیت نصّ شرعی

این سکولارها که نام و اقوال برخی از آنان را آوردیم، اساساً به مرجعیت دین و حاکمیت نصّ شرعی بر واقع کنونی اعتراف نمی ورزند، بلکه تماماً برعکس، تصریح می ورزند که واقع بر نص دینی حاکمیت دارد، سخن نصر حامد ابوزید را قبلاً آوردیم که می گوید: " احکام شرعی از جمله عقاید در گرو سطح فهم هستند، و با تکامل سطح معرفت در هر عصری تکامل می یابند."^۱

دکتر ارگون نیز می گوید: "دوّمین مسیر حرکت رها کردن دو مفهوم اسلام و تراث به صورت باز و نا محدود است، یعنی نباید بصورت نهایی و بسته محدود و مشخص شوند، چون در برابر تغییر مستمر و دایمی که تاریخ بر آنها تحمیل می کند تسلیم هستند."^۲

دکتر عبدالمجید نجار می گوید: "واقع سیطره بس بزرگی بر این تأویل گران دارد تا جای که آن را بر نصّ دینی حاکم می دانند، طوری که مدلول نصّ در پرتو واقع و اوضاعی که تأویل آن را مشخص می گرداند محدّد و معلوم می گردد. بدینوسیله مدلول نصّ آن چنان دستخوش تبدیل و تغییر می گردد که بایستی با واقع موجود مطابقت داشته باشد، و انگهی واقع بر نصّ حاکم می گردد و سرنوشت آن را تفسیر، بلکه تغییر می دهد و تعیین می نماید، و کار به جای می رسد که زناکاری و تن فروشی در زمانی از زمانها بعنوان یک واقع مقبول و حاکم مورد قبول و اعتراف قرار می گیرد، و بر خواننده نصّ دینی واجب است نص را بسوی این رویکرد توجیه کند تا از راه تأویل بر این معنای برگرفته از واقع دلالت بورزد، و از آن رو که واقع انسانی همواره در تغییر و نوسان است و هرگز استقرار ندارد مدلول نصّ نیز همواره در تغییر

۱- نگا: "النصّ السلطة الحقیقة" (ص/ ۱۳۴).

۲- در کتابش "الفکر الإسلامی القرائة العلمیة" (ص/ ۲۰).

خواهد بود و استقرار پیدا نخواهد کرد".^۱

خلاصه سخن: اسلام بواسطه این تأویل در برابر واقع هر اندازه فاسد و بد ذلیل و تسلیم می‌گردد و نه تنها نمی‌تواند تغییر دهنده باشد بل همواره خود در تغییر خواهد بود. و در این صورت چگونه بسوی تعالی حرکت می‌کند؟ بر عکس محکوم به تنازل و عقب نشینی دائمی است، این تأویل دائمی نصوص از سوی سکولارها اسلام را به یک دین جدید تبدیل می‌کند که هیچ ربط و علاقه‌ای با قرآن منزل، کتاب هدایت و رحمت و شفا، و تغییر دهنده خرد و درون‌ها، دل‌ها و رفتارها ندارد، کما اینکه هیچ ربطی به سنت پیامبر ﷺ نیز، که خداوند حکمت و بیان و فصل الخطاب را در آن به ودیعه نهاده است ندارد، و هکذا ربطی به ثوابت مسلم امت و اجماع آن ندارد، از همین رو است که آن را تأویل باطنی جدید نام نهاده‌ام، و پیروانش نیز در واقع باطنیان جدید هستند، چنانکه مقارنه میان آنان و باطنیان قدیم در پی می‌آید.

همسویی و اتفاق باطن‌گرایان قدیم و جدید

به کسانی باطن‌گرا گفته می‌شود که باور دارند نصوص شرعی ظاهر (پوسته) و باطن (هسته)ی دارند، و معنای باطنی در برابر قواعد لغت یا اصول یا ظاهر شرع خاضع و تسلیم نیست.^۲

فرقه‌های باطنی در زمان مأمون خلیفه عباسی سر بر افراشتند، مهم‌ترین آنها قرامطه و اسماعیلیه و نصیریّه بودند که به ظاهر ادعای اسلام و محبت آل بیت (رضوان الله علیهم) را داشتند، یا خود را زیر پوشش عبای تصوف پنهان می‌کردند، اما از کانال تأویلهای عجیب و غریبی که برای نصوص شرعی می‌کردند، همزمان دو کار انجام می‌دادند کفر و نفاق خود را

۱- دکتر نجار، نفس مرجع پیشین.

۲- برای توضیح بیشتر پیرامون باطنیان و فرق آنها به "فضایح الباطنیة" غزالی (ص ۱۶/ و پس از آن). و الملل والنحل شهرستانی (ج ۱ ص ۲۹۲). و المنتظم ابن الجوزی (ج ۵ ص ۱۱۰). و الکامل ابن اثیر (۸/۲۰۰). و الفرق بین الفرق بغدادی (ص ۱۶۰). و اعتقادات فرق المسلمین و المشرکین، رازی (ص ۷۶). و "البداية والنهاية" ابن کثیر (۱۱/۶۱). و تاریخ الطبری (۱۱/۳۳۷). و: علی قره داغی در مقدمه "الوسیط"، چاپ دار البشائر (۱/۶۳ تا ۷۷). و منابع پیشین مراجعه شود.

پنهان می نمودند، و نصوص را از حقیقت اخراج می کردند.

نمونه‌های از تأویلهای عجیب و غریب آنها

در تفسیر نبوت: نبی شخصی ست که از قبل نیروی مقدس و صاف و مهیا شده‌ای بواسطه "فائضی" بر او فیض شده تا به هنگام اتصال با نفس کل و جزئیاتی که در آن است نشاط و نیرو (جان) تازه‌ای بگیرد.

از این رو جبریل را عقل فائض بر نبی ﷺ تعبیر و تفسیر کرده‌اند، نه فرشته که از آسمان فرود آمده باشد، با توجه به این معتقد هستند، قرآن تعبیر محمد ﷺ از معارفی ست که از عقل (جبریل) بر او فیض شده و به مجاز "کلام الله" نام گرفته است، چنانکه آتش را به سختیها و مشقات تکلیف تعبیر کرده‌اند، از همین رو گفته‌اند اگر انسان به مرتبه ششم از سلسله مراتب [مزعوم] آنان رسید تکالیف عبادات از وی ساقط می شود.

امام محمد غزالی درجات مکر و حيله‌های آنان را جهت کسب و فریب انسانها به هفت مرتبه تقسیم نموده که این نوشتار ظرفیت ورود به آن را ندارد، اما هرگاه فرد باطنگرا که در مرتبه اول قرار دارد به مقام هفتم که آن را "البلاغ الاکبر" نامیده‌اند رسید، همه تکالیف شرعی از او ساقط می شوند.^۱

جای هیچ شک و گمان نیست که این فرقه گمراه، و از دین برگشته و خارج از دایره دین هستند، چنانکه علمای محقق این مطلب را به صراحت ذکر کرده‌اند.^۲ بغدادی گوید: بدان (اسعدکم الله/ خداوند شمارا خوشبخت گرداند) که ضرر و خطر باطنی‌ها بر امت اسلامی بیشتر و بزرگتر از خطر یهود و نصاری و مجوس است.^۳

تفاوت باطن‌گرایان قدیم و جدید

مقصودم این نیست بگویم افراطگرایان سکولار که به این تأویلات غریب و عجیب بر خاسته یا بر می خیزند، در همه چیز مانند باطنیان قدیم هستند، بلکه می‌خواهم بگویم در امور زیر

۱- فضائح الباطنية (ص/ ۲۹ تا ۳۲).

۲- منابع پیشین.

۳- الفرق بین الفرق (ص/ ۳۸۲). ابن تیمیه نیز در "مجموع الفتاوی" (ص/ ۳۵) نظیر این سخن را گفته است.

با آنها متفق هستند:

۱- تأویل‌های خارج از چهارچوب ظاهر لفظ و قواعد آن، تأویل‌های اینان نیز باطنی است یعنی از ورای تأویل‌های خود درست همان معنی را مدّ نظر دارند که باطنیان قدیم از جهت مبدأ و منتهی، نتایج و آثار آن را مدّ نظر داشتند.

۲- ایجاد شک در دین، زیرا این تأویلها نشأت گرفته از خاستگاه ایمان و اسلام، عقیده و شریعت، و اینکه اسلام برنامه زندگی است و بر واقع حاکمیت دارد، نیستند.

هر دو گروه (باطنیان قدیم و جدید) از این نقطه آغاز شروع کرده‌اند، هر چند باطن‌گرایان قدیم سختگیرتر و دارای غلو بیشتر و دین‌گریز تر بوده‌اند.

اما نقطه اختلافشان این است که باطن‌گرایان جدید ظاهراً تلاش می‌ورزند رنگ و پوشش علمی به آرا و نظریات خود بدهند و به قول خود بر تجدید شریعت حریص هستند، اما کار آنان در واقع تجدید نیست، بلکه نتیجه آن ویرانی ساختمان دین است نه حفاظت از آن و تجدید بنای آن.

لذا نامگذاری افراط‌گرایان سکولار به نوباطنی از سوی من کاری ست در جای خود مقبول و نشأت گرفته از ادله معتبر، نه متکی بر عاطفه و احساسات تنها و بس.

رویکرد دوم: رویکرد حرفی، یا ظاهرگرایی جدید^۱

امروز در نقطه مقابل تأویل‌گرایان جدید، روش برداشت دیگری از نصوص وجود دارد که ظاهرگرایی جدید نام دارد، این رویکرد از خلال فقه امام داود ظاهری (متوفای ۲۷۰ هـ) که ابن حزم (متوفای ۴۵۶ هـ) در کتابهایش آن را قوت بخشید تجلی می‌یابد. این روش بر عدم پذیرش قیاس و مصالح مرسله و استحسان و سدالذرایع و اجماع (مگر زمانی که با دلیل همراه باشد) و اقوال آزاد صحابه، استوار است.^۲

در فرازهای آتی به مناقشه و نقد آرای آنان در زمینه عدم اخذ به قیاس خواهیم پرداخت، و توضیح خواهیم داد که اختلافشان در این موارد با جمهور فقها و اصولیان از اهمیت بر

۱- این نامگذاری در بسیاری از کتابهای علامه شیخ یوسف القرضاوی آمده است.

۲- نگا: إحکام الأحکام، لابن حزم.

خوردار نیست.

از سوی دیگر تمسک به ظاهر نصوص به ذات خود نکوهیده و مذموم نیست، بلکه چنانکه گذشت این عمل در نزد برخی از علما مقبول و معتمد و مقدّم بر غیر آن (عدم اکتفا به ظاهر) است، بلکه آنچه مذموم است وقوف بر ظاهر نصوص و عدم تجاوز از آن و عدم توجه به علل و معانی و مقاصد و غایات و حکمتها است، آنان بدینوسیله مقاصد را اهمال کرده و نادیده گرفته‌اند که به مثابه روح در جسد الفاظ جریان دارند و دایرة استصحاب و برائت اصلی را بسیار توسعه داده‌اند، با این وصف اصل در عقود (قراردادها) را بر حضر (منع) نهاده‌اند.^۱ چنانکه میراث بس عظیم صحابه و تابعین را در زمینه فهم نصوص نادیده گرفته و در مقابل قائل به توسّع در حجّیت عموم الفاظ و تقدیم آن بر سنت ترکی شده‌اند.^۲

از همین رو شیخ الإسلام ابن تیمیه می‌گوید: "هر قولی که ظاهریها در آن تنها واقع شده باشند خطاست".^۳ این نوشتار گنجایش مناقشه دیدگاه ابن تیمیه را ندارد، اما سخن راجح جواز اخذ به اقوال فقهای ظاهری در جای ست که مخالف دلیل قوی نباشد.

ظاهر گرایان قدیم و جدید

ظاهر گرایان قدیم امثال امام داود ظاهری و ابن حزم دارای برخی از آرای سودمند بویژه در مسائل حقوق و اموال هستند، زیرا آنان کوههای استوار و سربلند علوم، و اقیانوس واسع معرفت بودند، اما چنانکه گذشت بر روششان اشکال وارد است، زیرا تنها به ظاهر نصوص بدون در نظر گرفتن مقاصد و علل تکیه و توجّه می‌کردند، اشکال دیگر کارشان در این بود که به قیاس و امثال آن اهتمام نمی‌دادند و برخی از آنان - از جمله ابن حزم - به شدّت و قساوت با مخالفان خود برخورد می‌کرد و بی‌رحمانه در برابر آنان موضع می‌گرفت، درود و رحمت خداوند بر همگی شان باد.

ظاهر گرایان جدید در ظاهرگرایی و حرف‌گرایی همچون اسلاف خود هستند، اما کم و

۱ برای توضیح بیشتر پیرامون این مسأله به کتاب ما "مبدأ الرضا فی العقود" دراسة مقارنة (۲/۱۰۵ و پس از آن). همچنین کتاب شیخ ابو زهره در باره "ابن حزم، ود، توفیق الغلبزوری" المدرسة الظاهرية بالمغرب و الأندلس" مراجعه شود.

۲- نگا: منابع اصولی پیشین.

۳- نگا: مجموع الفتاوی (ص/۳۵).

بیش در امور زیر با آنان اختلاف نظر دارند:

۱- در عدم احاطه به علوم اصول و تفسیر و علوم الحدیث روایتی و درایتی، و موارد مجمع علیه و مختلف فیه، با قدیمی‌ها اختلاف دارند.

۲- به تخطئه ظنی مخالفان خود اکتفا نمی‌ورزند. چنانکه امر مطلوب در امور اجتهادی همین است. بلکه اقوال مخالفان خود را به صفات باطل، گمراهی و احیاناً کفر توصیف می‌نمایند و تنها اقوال خود را حق می‌دانند و به این آیه استشهاد می‌ورزند که:

فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ. یونس/۳۲.

آیا سوای حق جز گمراهی هست؟

در حالی که این آیه مربوط به میدان عقیده حق در مقابل شرک و الحاد است، نه در اختلافات مربوط به فروعیات.

۳- پیروی از روش تشدد و سخت‌گیری بجای روش تیسیر و آسان‌گیری، از همین رو کلمه تحریم را برعکس دلالت نصوص شرعی، به مثابه‌ی یک اصل؛ بسیار بکار می‌برند چون بنا به دلایل فروان که در اینجا مجال ذکر آنها نیست اصل بر حِلّ و اباحه است، و اطلاق لفظ تحریم بر چیزی تنها در صورت وجود نصّ صریح جایز است.^۱ و گرنه اصل بر آن است که به حسب ادله معتبر بگوئیم "مباح" یا "مکروه" است.

۴- نگرستن به ظاهر لفظ بدون در نظر داشتن مقاصد و سرانجامهای آن، و بدون در نظر گرفتن فقه التنزیل و تحقیق مقاصد، و بدون ملاحظه مفاسد و تضییقاتی که بر آن مترتب می‌گردد.

۵- مبالغه در گسترش دادن دایره سد الذرایع و تنگ کردن در آنها، چنانکه گذشت.

۶- توجه بیشتر به جزئیات تا کلیات، و به وسایل تا مقاصد، و به علوم روایتی بدون فقه و درایت.

۷- جسارت و جرئت در اصدار فتوا همزمان با قلت علم و کمبود توانمندی، برخی از معاصران در باره آنان گویند: "این‌ها تنها نیازمند قرآنی هستند که از روی آن تلاوت کنند، و کتابی از حدیث مانند "سنن ابی داود" سپس پیدا کردن اهلیت و شایستگی اجتهاد در مورد هر امر کوچک و بزرگی.

در بخش دوم این کتاب توضیح بیشتری پیرامون روشهای متعدد فتوا و مثالهای آن بیان خواهد گردید.

www.eslahe.com

@eslahe